1395.11.12

بسم الله الرحمن الرحیم

در این جلسه مروری کلی بر مباحث مطرح در کلام علما حول روایت عبد الله بن وضاح داریم.

سند روایت عبدالله بن وضاح

در سند روایت عبد الله بن وضاح[[1]](#footnote-1)، چهار بحث وجود دارد که به آن اشاره می شود.

**عبدالله بن وضاح یا صباح؟**

اولین بحث در سند روایت عبد الله بن وضاح آن است که در برخی از نسخ عبدالله بن صبّاح و در برخی دیگر، وضّاح وارد شده است. کدام یک از این دو نسخه صحیح است؟ در غالب کلمات اشاره شده که عبد الله بن وضّاح صحیح بوده و صبّاح محرّف است که به نظر این مطلب صحیح است.

**سلیمان بن داود**

بحث دیگر در مورد سلیمان بن داود راوی از عبد الله بن وضاح در این روایت است.

**محتملات در سلیمان بن داود**

میرداماد در تعلیقه بر استبصار می نویسد: «الّذی یستبین بحسب الطبقة انّه سلیمان بن داود الخفاف من اصحاب ابی الحسن الرضا علیه السّلام»[[2]](#footnote-2) شیخ دراصحاب الرضا ع رجال، سلیمان بن داود الخفاف را ترجمه کرده است.[[3]](#footnote-3) ولی مرحوم آقای خویی، سلیمان بن داود را با المنقری تطبیق داده

است.[[4]](#footnote-4) از روایتی در وسائل نیز برداشت می شود شیخ حرّ، سلیمان بن داود را المنقری دانسته است. صاحب وسائل[[5]](#footnote-5) روایتی را که در تهذیب[[6]](#footnote-6) به این سند است: «الحسن بن محمد بن سماعه عن سلیمان بن داود عن علی بن ابی حمزه عن أبی بصیر» نقل کرده و سلیمان بن داود را به المنقری عن علی تبدیل کرده است. هر چند این سند، سند روایت مورد بحث ما نیست اما راوی از سلیمان بن داود در هر دو سند، الحسن بن علی بن سماعه است و بیان شد به نظر سلیمان بن داود در هر دو سند، راوی واحدی است.

در استقصاء الاعتبار[[7]](#footnote-7) و ذخیره[[8]](#footnote-8) فاضل خراسانی بیان شده است: «سلیمان بن داود مشترک»

**سازگاری از نظر طبقه**

از جهت طبقه سلیمان بن داود در روایت مورد بحث ما هم با سلیمان بن داود المنقری سازگار است و هم با سلیمان بن داود الخفاف تطبیق دارد. زیرا سلیمان بن داود المنقری متوفی 234 است[[9]](#footnote-9) و با یک واسطه از امام صادق ع نقل روایت می کند. نجاشی در شرح حال او می نویسد: « لیس بالمتحقّق بنا غیر انّه روی عن جماعة من اصحابنا من اصحاب ابی جعفر بن محمّد علیهما السّلام و کان ثقة»[[10]](#footnote-10) سلیمان بن داود المنقری راوی از حفص بن غیاث عامی و حماد بن عیسی است که از اصحاب امام صادق ع هستند. حماد بن عیسی متوفی سال 207 یا 208 است[[11]](#footnote-11) و حفص بن غیاث

متوفی سال 194 است.[[12]](#footnote-12) پس سلیمان بن داود المنقری از اصحاب متأخر امام صادق ع روایت می کند. البته در سندی در تفسیر قمی[[13]](#footnote-13) المنقری از ابی حمزه ثمالی نقل روایت کرده که با تصریح به الثمالی در مجمع البیان[[14]](#footnote-14) نقل شده است. اما به نظر می رسد این سند صحیح نباشد و یا در آن واسطه ای ساقط شده و یا تحریفی در آن رخ داده است زیرا المنقری که متوفی 234 است هر چند تاریخ دقیق ولادت او روشن نیست اما با توجه به متعارف عمرها در آن دوران که هفتاد تا هشتاد سال بوده است، نهایتا متولد سال های 154 تا 164 بوده است و نمی تواند از ابی حمزه ثمالی که متوفی 150 است[[15]](#footnote-15)، روایت کرده باشد. هر چند در تفسیر قمی موجود سقطات زیادی رخ داده و برخی از اسناد بسیار کوتاه وارد شده است اما با توجه به نقل مجمع البیان از تفسیر قمی، نمی توان این سند را از مواردی دانست که در نسخ متأخر تفسیر قمی سقط در آن رخ داده است. اما به هر حال این سند صحیح نبوده و یا ارسالی در آن وجود دارد یا در نسخه اصلی سقط و تحریفی رخ داده است.

در سند مورد بحث ما، سلیمان بن داود از علی بن ابی حمزه روایت می کند که در سال 201 از دنیا رفته است و سلیمان بن داود می تواند المنقری متوفی 234 باشد و می تواند الخفاف که از اصحاب الرضا ع است، باشد و از نظر طبقه مشکلی وجود ندارد.

**وجه استظهار الخفاف**

شاید مرحوم میرداماد به این خاطر که سلیمان داود المنقری معمولا از رجال عامه نقل می کند و روایتش از خاصه نادر است، تصور کرده است که سلیمان بن داود در روایت مورد بحث ما که از علی بن ابی حمزه نقل می کند، باید از امامیه باشد و آن را بر سلیمان بن داود الخفاف که از اصحاب الرضا ع است، تطبیق داده است. اما به نظر صرف تعبیر اصحاب الرضا ع بودن موجب استظهار امامی بودن راوی نیست. مرحوم مامقانی در مواضعی از تنقیح المقال تصور کرده است کسانی که در اصحاب ائمه ع ذکر شده اند، امامی هستند و گاه در مورد یک راوی بیان می کند: « امامی مجهول». اما این برداشت صحیح نیست و هر کسی که از امام ع روایت نقل کند، از اصحاب امام ع است و از آن امامی بودن راوی کشف نمی شود. به خصوص در رجال شیخ که بنای ایشان

بر ذکر مذهب روات نیست نمی توان از عدم ذکر فساد مذهب راوی، صحت مذهب او را نتیجه گرفت.

همانگونه که بیان شد، سلیمان بن داود المنقری از رجال عامه بوده و عمدتا از عامه نقل روایت دارد و در موارد بسیار محدودی از خاصه روایت می کند. المنقری دو یا سه روایت از حماد بن عیسی و یک روایت از ابن ابی عمیر کرده است. در رجال کشی وارد شده است: «حدثنی إبراهیم بن محمد بن العباس الختلی قال حدثنی أحمد بن إدریس القمی قال حدثنی محمد بن أحمد بن یحیی عن محمد بن أبی الصهبان أو غیره عن سلیمان بن داود المنقری عن ابن أبی عمیر قال قلت لجمیل بن دراج ما أحسن محضرک و أزین مجلسک فقال إی و الله ما کنا حول زرارة بن أعین إلا بمنزلة الصبیان فی الکتاب حول المعلم»[[16]](#footnote-16) سند دیگری وجود دارد که المنقری از محمد بن عمر روایت کرده که شاید تصور شود، عمر محرّف عمیر است. با در رجال کشی آمده است: «حدثنی محمد بن قولویه قال حدثنی سعد بن عبد الله القمی عن القاسم بن محمد الأصفهانی عن سلیمان بن داود المنقری عن محمد بن عمر قال أخبرنی أبو مروان عن أبی جعفر قال سمعت علی بن الحسین (ع) یقول: سعید بن المسیب أعلم الناس بما تقدمه من الآثار و أفهمهم فی زمانه»[[17]](#footnote-17) اما محمد بن عمر محرّف نیست و محمد بن عمر واقدی است که سلیمان بن داود المنقری با تصریح به واقدی در چند سند از او روایت می کند. در دو وضع از معجم الاوسط طبرانی[[18]](#footnote-18) روایت النقری از الواقدی وارد شده است.

**وجه استظهار المنقری**

همانگونه که بیان شد، مرحوم آقای خویی سلیمان داود را المنقری دانسته است. شاید وجه کلام ایشان مبنای معروف ایشان باشد. ایشان عنوان مطلق را منصرف به صاحب کتاب می دانند و شاید بر اساس این مبنا، چون سلیمان بن داود المنقری صاحب کتاب است، عنوان مطلق را منصرف به او دانسته باشند.

اما این استظهار صحیح نیست زیرا، آنچه صحیح می تواند باشد، انصراف عنوان مطلق به راوی مشهور است و صرف صاحب کتاب بودن دالّ بر شهرت راوی نیست. از سویی دیگر مجرّد اشتهار یک عنوان به معنای عدم اشتهار سایر عناوین نیست و امکان دارد چند عنوان مشابه مشهور باشند. اشکال اصلی در این استدلال آن است که انصراف عنوان مطلق به راوی مشهور به طور کلی صحیح نیست و وابسته به علت اطلاق گذاشتن عنوان است. علت اطلاق می تواند ذکر مشخّصات در سند سابق باشد. در سلیمان بن داود مورد بحث، تنها چند سند وجود دارد که راوی از او الحسن بن محمد بن سماعه است و این امکان وجود دارد که ابن سماعه در کتاب خود و در سند سابق بر این سند، عنوان مشخصه سلیمان بن داود را نقل کرده باشد. اشکال چهارم در این استدلال آن است که آنچه در مطلق گذاشتن نام راوی دخیل است، معروفیت نزد راوی است نه معروفیت علی وجه الاطلاق. به عنوان نمونه در پاره ای از اسناد کافی، شیخ کلینی محمد بن الحسن را مطلق گذاشته است که برخی تصور کرده اند مراد از محمد بن الحسن، صفّار است در حالی که باید دید محمد بن الحسن معروف نزد کلینی چه شخصی بوده است.

**مختار در سلیمان بن داود**

دو نفر به نام سلیمان بن داود در این طبقه وجود دارد، سلیمان بن داود المنقری و سلیمان بن داود الخفاف. اما به نظر می رسد، حتی روشن نیست سلیمان بن داود در سند مورد بحث ما یکی از این دو راوی باشد و استظهار هیچ یک صحیح نیست. زیرا حسن بن محمد بن سماعه که راوی از سلیمان بن داود است، از هیچ یک از المنقری و الخفاف با تصریح به لقب روایت ندارد و با توجه به تعداد پایین روایت های سلیمان بن داود نمی توان او را تشخیص داد. البته به نظر می رسد با توجه به واقع شدن در طرق واقفه و نقل حسن بن محمد بن سماعه واقفی از او و روایت او از علی بن ابی حمزه بطائنی واقفی و هم چنین نقل روایاتی در تأیید مذهب وقف و نقل روایت از او در نصره الواقفه موسوی، راوی واقفی غیر مشهوری بوده که به علت واقفه بودن در کتب ما ترجمه نشده است. بیشتر واقفه هایی که در کتب ما ترجمه شده اند یا صاحب کتاب بوده اند و یا از معاریفی مانند علی بن ابی حمزه و زیاد بن مروان قندی بوده اند. از عبارت شیخ در مقدمه فهرست که می نویسد: «لأن کثیرا من مصنفی أصحابنا و أصحاب الأصول ینتحلون المذاهب الفاسدة و إن کانت کتبهم معتمدة»[[19]](#footnote-19) برداشت می شود حتی هر صاحب مذهب فاسده ای که صاحب کتاب بوده است، ترجمه نشده است بلکه صاحب مذهب فاسده ای که کتاب معتمدی نزد شیعه داشته است،

مترجم شده است. سلیمان بن داود مورد بحث نیز به این علت که شاید واقفی بوده و صاحب کتاب نبوده یا کتاب معتمدی نداشته و از اصحاب ائمه ع نیز نبوده و مستقیم از امام ع نقل روایت نکرده است، ترجمه نشده است.

پس سلیمان بن داود مجهول است وحتی نمی توان او را مشترک نیز دانست. در گذشته بنده سلیمان بن داود را با توجه به کلام مرحوم آقای خویی و سندی در کتاب الغیبه شیخ طوسی که سلیمان بن داود همراه با لقب المنقری نقل شده بود، به المنقری تطبیق داده بودم که به نظر صحیح نیست. در نتیجه این روایت به علت وجود سلیمان بن داود مجهول در سند آن، ضعیف محسوب می شود.

**احتمال امام نبودن العبد الصالح**

اشکال سوم در سند روایت در کشف اللثام وارد شده است. فاضل هندی در کشف اللثام در مقام اشکال به سند این روایت می نویسد: «و فیه احتمال العبد الصالح لغیر الامام»[[20]](#footnote-20) اما در جایگاه خویش بیان کرده ایم: ظاهر نقل روایت در کتب حدیثی مثل کافی و تهذیب، این است که مراد از العبد الصالح امام ع است. اگر این احتمال در عبدا صالحا به صورت نکره وجود داشته باشد، اما ظهور العبد الصالح همراه با الف و لام ظهور در اراده امام کاظم ع دارد و گرنه با الف و لام ذکر نمی شد. همین بیان نیز در مضمرات وجود دارد و ظاهر ذکر روایت در کتب حدیثی، امام بودن مرجع ضیمر است. بر همین اساس این اشکال تنها در کشف اللثام مشاهده شده است.

**مکاتبه بودن روایت**

اشکال چهارمی که در مانند این روایت، وارد شده است، مکاتبه بودن آن است. برخی اعتبار مکاتبات را به علت احتمال تقیه ای بودن آنها مورد تردید قرار داده اند. بنده در مقاله توقیع که در دانشنامه جهان اسلام چاپ شده است، اشکالات مذکور در کلام اصحاب در مکاتبات را نقل کرده و جواب های مطرح را بیان کرده ام. هر چند مقالات دایره المعارفی بیشتر مقاله ای تتبعی است تا تحقیقی اما بنده با اشاره در این مقاله بیان کرده ام مکاتبه بودن به صحت روایت ضرری وارد نمی کند و شواهدی را بر آن اقامه کرده ام.

اشکالات مطرح بر دلالت روایت

این روایت بیش از آنکه برای احتیاط در شبهات بدویه به آن استدلال شده باشد، در مورد ملاک بودن ذهاب حمره مشرقیه مورد استدلال بوده است. ظاهر کلام مرحوم علامه در منتهی المطلب[[21]](#footnote-21) و پیش از ایشان ابن ادریس در اجوبه المسائل[[22]](#footnote-22) و در متأخرین در تبیان الصلاه مرحوم آقای بروجردی[[23]](#footnote-23) و در نهایه التقریر[[24]](#footnote-24)، حمل حمره بر حمره مشرقیه است. اما از قدیم اشکالاتی به استدلال به این روایت وارد شده است که به آنها اشاره می شود.

**حمل بر استحباب روایت**

دو تعبیر در کلمات وجود دارد. برخی روایت را دال بر استحباب می دانند و برخی حمل آن بر استحباب را حملی طبیعی تلقّی کرده اند. در استقصاء الاعتبار می نویسد: « یدلّ علی أنّه علیه السلام أراد الاحتیاط، و هو دلیل علی أنّ اعتبار ذهاب الحمرة للاستحباب»[[25]](#footnote-25) در ذخیره مرحوم سبزواری نیز این گونه آمده است: « و الجواب أن حمل هذا الخبر علی الاستحباب حمل واضح و لعلّ فی قوله ع أری لک أن تنتظر و فی فصل الراوی بین مواراة القرص و إقبال اللیل و ذهاب الحمرة و اختیاره ع أحد الأمرین من غیر بیان لعدم المغایرة إشعار بذلک»[[26]](#footnote-26) صاحب ریاض[[27]](#footnote-27) نیز با تمسک به قید «لک» در «اری لک» روایت را دالّ بر استحباب می داند زیرا تخصیص حکم به مخاطب نشانگر استحباب است و الا باید حکم عمومی بیان می شد. صاحب حدائق مراد از حمره را حمره مشرقیه دانسته است اما دلالت روایت بر وجوب یا استحباب را وابسته به ملاک غروب دانسته است. اگر ملاک غروب استتار قرص باشد، روایت محمول بر استحباب است و اگر ملاک غروب ذهاب حمره باشد، روایت محمول بر وجوب است. صاحب حدائق می نویسد: «(أقول): و الاحتیاط هنا- بالتوقف علی ذهاب الحمرة عند من قام له الدلیل علی ان الغروب عبارة عن استتار القرص المعلوم بعدم رؤیته عند المشاهدة مع عدم‌الحائل- محمول علی الاستحباب. و اما عند من

یجعل امارة الغروب زوال الحمرة- کما هو المختار عندنا، لحمل تلک الأخبار علی التقیة- فهو محمول علی الوجوب، و کلامه (علیه السلام) هنا محتمل لکلا الأمرین.»[[28]](#footnote-28) در کشف اللثام نیز احتمال استحباب مطرح شده و می نویسد: « و احتمال جوابه الفضل»[[29]](#footnote-29) مرحوم شیخ نیز ذیل این روایت می نویسد: «کما أنّ قوله علیه السّلام: «أری لک» یستشمّ منه رائحة الاستحباب‏، فلعلّ التعبیر به مع وجوب التأخیر من جهة التقیّة، و حینئذ: فتوجیه الحکم بالاحتیاط لا یدلّ إلّا علی رجحانه.»[[30]](#footnote-30)

پس یک بحث در دلالت روایت آن است که این روایت یا ظهور در استحباب دارد یا احتمال استحباب در آن است یا به قرینه سایر روایت حمل بر استحباب می شود.

**احتمال اراده استتار خورشید**

بحث دومی که در دلالت روایت مطرح شده، آن است که احتمال دارد مراد از حمره، حمره مشرقیه نباشد و مراد از آن حمره ای است که به جهت استتار خورشید به جهت عوامل خارجی ایجاد می شود در حالی که واقعا قرص خورشید مستتر نشده است. در جلسات گذشته بیان شد، شهید صدر در مراد از حمره در این روایت سه احتمال را مطرح کرده است. یکی از احتمالات آن بود که مراد از حمره سرخی حاصل در مغرب هنگام غروب است که احتمال دارد منشأ وجود این حمره، خورشید موجود پشت ابر یا کوه باشد بدون آنکه خورشید غروب کرده باشد. برای اولین بار این احتمال را فاضل هندی در کشف اللثام مطرح کرده و می نویسد: «و فیه احتمال العبد الصالح لغیر الامام، و احتمال جوابه الفضل و استتار الشمس بغیم أو جبل»[[31]](#footnote-31) بعد از ایشان مرحوم نراقی این احتمال را طرح کرده و می نویسد: «هذا، مع أنّ حمل الحمرة فی بعض هذه الروایات علی أشعّة الشمس، المائلة إلی الحمرة غالبا فی حوالی الغروب، المرتفعة علی أعالی الجبال الشرقیة فی مثل مکة و مدینة- اللتین هما بلد الأحادیث- ممکنة، کما یدلّ علیه أیضا قوله فی مکاتبة عبد اللّه بن وضاح: «و ترتفع فوق الجبل حمرة»[[32]](#footnote-32) ایشان این احتمال را مطرح کرده که مراد از حمره، حمره مشرقیه معهود نباشد بلکه مراد از آن سرخی است که گاه هنگام غروب در سمت مشرق و روی

کوه ها مشاهده می شود. در دشت و مناطق مسطّح تشخیص غروب آفتاب مشکل نیست ولی در مناطق کوهستانی تشخیص غروب مشکل است و رنگ و نور خورشید هنگام غروب مایل به زرد است و گاه قرمز رنگ می شود. نراقی در موضع دیگری از مستند نیز این مطلب را ذکر کرده است: «فلأنّ المراد بالحمرة فیها یمکن أن تکون الحمرة الباقیة من ضوء الشمس علی الأعالی، بل هو الظاهر من قوله: «ترتفع فوق الجبل»»[[33]](#footnote-33)

در جلسه آینده احتمالات مذکور در این جلسه را بررسی خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

1. تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) ؛ ج‏2 ؛ ص259

   عَنْهُ (الحسن بن محمد بن سماعه) عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ وَضَّاحٍ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى الْعَبْدِ الصَّالِحِ ع يَتَوَارَى الْقُرْصُ وَ يُقْبِلُ اللَّيْلُ ثُمَّ يَزِيدُ اللَّيْلُ ارْتِفَاعاً وَ تَسْتَتِرُ عَنَّا الشَّمْسُ وَ تَرْتَفِعُ فَوْقَ الْجَبَلِ حُمْرَةٌ وَ يُؤَذِّنَ عِنْدَنَا الْمُؤَذِّنُونَ فَأُصَلِّي حِينَئِذٍ وَ أُفْطِرُ إِنْ كُنْتُ صَائِماً أَوْ أَنْتَظِرُ حَتَّى تَذْهَبَ الْحُمْرَةُ الَّتِي فَوْقَ الْجَبَلِ فَكَتَبَ إِلَيَّ أَرَى لَكَ أَنْ تَنْتَظِرَ حَتَّى تَذْهَبَ الْحُمْرَةُ وَ تَأْخُذَ بِالْحَائِطَةِ لِدِينِكَ‏. [↑](#footnote-ref-1)
2. التعليقة على الاستبصار؛ ص: 36 [↑](#footnote-ref-2)
3. رجال‏الطوسي ص : 358، رقم: 5303 [↑](#footnote-ref-3)
4. التنقيح في شرح العروة الوثقى؛ الصلاة1، ص: 255 أما بحسب السند: فقد يقال: بضعفها، لأن في سندها سليمان بن داود المنقري و هو و ان وثقه النجاشي «قده» الا ان توثيقه معارض بتضعيف ابن الغضائري حيث ضعفه صريحا فلا دليل على وثاقته. و موسوعه الامام الخویی؛ ج 11، ص:178 [↑](#footnote-ref-4)
5. وسائل الشیعه؛ ج 4، ص:121، ح 4680، ح 9 باب [↑](#footnote-ref-5)
6. تهذیب الاحکام؛ ج 2، ص:256، ح 1019، ح 56 باب [↑](#footnote-ref-6)
7. استقصاء الاعتبار؛ ج 4، ص:329 [↑](#footnote-ref-7)
8. ذخيرة المعاد في شرح الإرشاد؛ ج2، ص: 192 و في طريقها سليمان بن داود و هو مشترك فكيف يصلح المعارضة الأخبار الكثيرة الصحيحة [↑](#footnote-ref-8)
9. الکامل فی الضعفاء؛ ج 3، ص: 295 سليمان بن داود المنقري يعرف بالشاذكوني بصري يكنى أبا أيوب حافظ ماجن عندي ممن يسرق الحديث سمعت عبد الله بن سليمان بن الأشعث ينسبه الى الضعف ثنا الجنيدي ثنا البخاري قال ومات سليمان بن داود أبو أيوب الشاذكوني البصري سنة أربع وثلاثين ومائتين [↑](#footnote-ref-9)
10. رجال‏النجاشي ص : 184، رقم: 486 [↑](#footnote-ref-10)
11. رجال‏النجاشي ص : 142 رقم: 370 مات في حياة أبي جعفر الثاني عليه السلام الی ان قال: و مات حماد بن عيسى غريقا بوادي قناة و هو واد يسيل من الشجرة إلى المدينة و هو غريق الجحفة في سنة تسع و مائتين و قيل: سنة ثمان و مائتين و له نيف و تسعون سنة رحمه الله. [↑](#footnote-ref-11)
12. رجال‏النجاشي ص : 134، رقم: 346 و مات بها سنة أربع و تسعين و مائة [↑](#footnote-ref-12)
13. تفسیر القمی؛ ج1، ص: 158 [↑](#footnote-ref-13)
14. مجمع البیان؛ ج 3، ص:236 [↑](#footnote-ref-14)
15. رجال‏النجاشي ص : 115، رقم: 296 ثابت بن أبي صفية أبو حمزة الثمالي الی ان قال: و مات في سنة خمسين و مائة. [↑](#footnote-ref-15)
16. رجال‏الكشي؛ ص : 134، ح 213 [↑](#footnote-ref-16)
17. رجال‏الكشي ص : 119، ح 189 [↑](#footnote-ref-17)
18. معجم الاوسط للطبرانی؛ ج 4، ص: 24 حدثنا حجاج بن عمران السدوسي كاتب بكار القاضي قال نا سليمان بن داود الشاذكوني قال نا محمد بن عمر الواقدي قال أنا عبد الله بن أبي يحيى عن سعيد بن ابي هند عن ذكوان مولى عائشة عن عائشة قالت كان لرسول الله صلى الله عليه و سلم ثوبان يلبسهما في جمعته فإذا انصرف طويناهما إلى مثلها

    و ص:384 حدثنا عبد الله بن بندار قال نا سليمان بن داود المنقري قال نا محمد بن عمر الواقدي قال نا موسى بن محمد بن إبراهيم بن الحارث التيمي قال نا إسماعيل بن ابي حكيم قال كنا مع عمر بن عبد العزيز في يوم الفطر .... [↑](#footnote-ref-18)
19. فهرست‏الطوسي ص : 4 [↑](#footnote-ref-19)
20. كشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام؛ ج3، ص: 34 [↑](#footnote-ref-20)
21. منتهی المطلب؛ ج 4، ص:68 [↑](#footnote-ref-21)
22. اجوبه المسائل؛ ص:68 [↑](#footnote-ref-22)
23. تبیان الصلاه؛ ج 3، ص:59 [↑](#footnote-ref-23)
24. نهایه التقریر؛ ج1، ص: 115 [↑](#footnote-ref-24)
25. استقصاء الاعتبار؛ ج 4، ص:333 [↑](#footnote-ref-25)
26. ذخيرة المعاد في شرح الإرشاد؛ ج2، ص: 192 [↑](#footnote-ref-26)
27. رياض المسائل (ط - الحديثة)؛ ج2، ص: 212 و تخصيصه لراوي هذه بقوله: «أرى لك ..» الظاهر في الاستحباب، و إلّا لعمّم و ما عبّر بلفظ الاحتياط. [↑](#footnote-ref-27)
28. الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة؛ ج1، ص: 74 [↑](#footnote-ref-28)
29. كشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام؛ ج3، ص: 34 [↑](#footnote-ref-29)
30. فرائد الأصول ؛ ج‏2 ؛ ص80 [↑](#footnote-ref-30)
31. كشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام؛ ج3، ص: 34 [↑](#footnote-ref-31)
32. مستند الشيعة في أحكام الشريعة؛ ج4، ص: 32 [↑](#footnote-ref-32)
33. مستند الشيعة في أحكام الشريعة؛ ج4، ص: 142 [↑](#footnote-ref-33)